

اوتیسم فرهنگی

برساختن مفاهیم جدید و افزودن آن‌ها به زبان، یا دادن معانی تازه به مفاهیم موجود، کاری است که اهل اندیشه متناسب با نیازهای فکری‌شان انجام می‌دهند. این کار علی‌الاصول از سر تفنن، زبان‌آوری، یا خودنمایی نیست، بلکه ناشی از حس کردن حضور امری است که هنوز حس یا نامیده نشده است. چنانکه پیشتر نیز نوشته‌ام نامیدن امور بی‌نام بخشی از کار اهل اندیشه است، بخشی از فرایند تفکر که گاه از آن گریزی نیست. خلق مفاهیم نو کاری است که متفکران در طول تاریخ کرده‌اند. اندیشمندان معاصر ایران نیز به اقتضای رویکرد و مسأله‌ی خود مشغول چنین مفهوم‌پردازی‌هایی بوده‌اند، چنانکه به عنوان نمونه در اندیشه‌های سیداحمد فرید و علی شریعتی و داریوش شایگان و عبدالکریم سروش و آرامش دوستدار و سیدجواد طباطبایی می‌توان چنین مفاهیمی را یافت. موافقت یا مخالفت با آن مفهوم‌پردازی‌ها بخشی است از فرایند تحلیل و بررسی اندیشه‌های اندیشمندان، همچنانکه شیوع آن‌ها در عموم جامعه یا نزد دیگر اهل اندیشه حاکی از نیاز زمانه به آن مفهوم‌پردازی‌ها می‌تواند باشد. در اندیشه‌های نسل پساانقلاب ایران نیز می‌توان مفاهیمی یافت که بسته به دغدغه‌ها و نیازهای فکری خود، آن‌ها را ساخته‌اند و به کار می‌گیرند. به طور مثال دوست عزیز من، سروش دباغ، که دغدغه‌های وجودی و دینی دارد، مفاهیمی ساخته است مانند ایمان شورمندانه، ایمان از سر طمأنینه، ایمان آرزومندانه، ایمان معرفت‌اندیشانه، ایمان شکاکانه، سالک مدرن، کورمرگی. من نیز که دغدغه‌ام وضع تاریخی و فکری‌مان در قبال دنیای جدید و دستاوردهای آن بوده است مفاهیمی را برساخته و در کارهایم به کار برده‌ام مانند “ناهمتاریخی”، “مغالطه‌ی سنت‌گرایی”، “ذهنیت پیشاشهری”، “ذهنیت پیشاروانشناختی” و “اوتیسم فرهنگی”. هم‌چنانکه برای تقسیم‌بندی اندیشمندان معاصر ایران دو تعبیر “هویت‌اندیشان” و “دین‌اندیشان” و اقسام آن‌ها را ساختم و مطرح کردم. مفهوم‌سازی و خلق مفاهیم تازه وقتی لازم می‌شود که تعابیر موجود پاسخگوی شما برای نامیدن امور نباشد. مثلاً وقتی دوست ارجمند ترکیه‌ای‌ام، آسیه تیغلی، به من گفت که در ترجمه‌ی ترکی نوشته‌هایم پیشتر “هویت‌اندیش” را به چیزی ترجمه کرده‌اند که معادل ملی‌گرا یا ناسیونالیست است تعجب کردم. طبعاً این تعابیر در فارسی موجود بود و اگر منظور من از هویت‌اندیش همان ملی‌گرا بود قاعدتاً معقول‌ترین کار این بود که همان تعبیر را به کار ببرم، چنانکه اگر منظورم از دین‌اندیش، روشنفکر دینی بود باید همان را به کار می‌بردم (آسیه تیغلی عزیز لطف کرد و در ترجمه مقاله‌ی جدیدی که برای مجموعه‌ای درباره تفکر معاصر در جهان اسلام نوشته‌ام و زیر نظر لطفی سونار منتشر شده است برای این تعبیر در ترکی معادلی “ساخت” که کاری به‌جا و هوشمندانه بود).

چنانکه نوشتم “اوتیسم فرهنگی” نیز یکی از مفاهیمی است که من برای بیان وضعیتی ویژه برساخته و به کار برده‌ام. این تعبیر هم در متن و هم در عنوان فرعی مقاله‌ای که بهمن ماه روی سایت منتشر کرده‌ام (اینجا آمده است). همانطور که آنجا نوشته‌ام این تعبیر را در کتاب “ناهمتاریخی: طرح‌واره‌ای در پدیدارشناسی روح بازمانده” به کار برده‌ام که چندسالی است به آن مشغولم و هنوز منتشر نشده است. در آن کتاب ذکر کرده‌ام که این تعبیر را به اقتضای “اسکیزوفرنی فرهنگی” داریوش شایگان ساخته‌ام. میان تجربه‌های زیسته‌ی من و اندیشمند بزرگ دوست‌داشتنی‌مان، زنده‌یاد داریوش شایگان، واقعاً کهنکشان‌ی فاصله بود، انواع و اقسام تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی و فرهنگی. برای همین تصورم این بود که

اسکیزوفرنی فرهنگی بیشتر تجربه‌ی فرهنگی عالمی است که ایشان به آن تعلق داشت. عالمی که من از آن می‌آمدم دچار "اوتیسم فرهنگی" بود. این ایده را با همین تعبیر چند سال پیش به خود دکتر شایگان نازنین گفته بودم و ایشان به بیان خودش آن را "انترسان" یافته بود و گه‌گاه از سر لطف سراغ "ناهمتاریخی" را می‌گرفت که متأسفانه نتوانستم در ایام حیات ایشان تمامش کنم. به هر حال این تعبیر را در طول این سال‌ها گاهی این طرف و آن طرف به کار برده‌ام و از آن جمله مثلاً فوریه سال ۲۰۱۸ در ایمیلی به دوستی، که اتفاقاً آن ایمیل درباره حال ناخوش زنده یاد استاد شایگان است و به این بهانه ذکر ساخته شدن اوتیسم فرهنگی بر گرده‌ی اسکیزوفرنی فرهنگی در آن آمده است.

فرد اوتیستیک در زمینه‌هایی می‌تواند توانایی‌هایی کاملاً بیش از حد متعارف داشته باشد در حالی که در زمینه‌های ارتباطی ضعف‌هایی جدی دارد. تجربه‌ی زیسته‌ی من به عنوان یکی از نسل پساانقلاب ایران و به‌ویژه نتیجه‌ی تأمل‌ام در نحوه‌ی تربیت‌ام در مدارس مذهبی خاصی که به‌خوبی و با موفقیت می‌توانستند مهندس و پزشک در بالاترین رده‌ها پرورند ولی علوم انسانی نداشتند و در آن‌ها چندان جایی برای پرورش اندیشه‌ی انتقادی از سویی و درک حضور دیگری و شناخت "غیرخودی"ها از سوی دیگر نبود، این بود که آنچه من و امثال من با آن درگیریم بیش از آنکه از جنس "اسکیزوفرنی فرهنگی" باشد از جنس اوتیسم فرهنگی است. اسکیزوفرنی فرهنگی عمدتاً مشکل قشرهایی از نسل پیش از انقلاب بود. کسانی که خاستگاه‌شان جامعه‌ای سنتی بود ولی خیلی سریع با دنیا ارتباط تنگاتنگی می‌یافتند و آن خاستگاه و این ارتباط دو منظومه‌ی فکری متفاوت در ذهن‌شان ایجاد می‌کرد و به توصیف تیزبینانه‌ی داریوش شایگان ذهن‌شان را در حالتی اسکیزوفرنیک قرار می‌داد. تجربه‌ی من متفاوت بود. جامعه‌ی ایران پس از انقلاب به‌رغم شعارهایش سنتی نبود، جامعه‌ای بود که در لایه‌هایی دقیقاً به‌واسطه‌ی انقلاب به طرف نوعی مدرنیزاسیون در حال حرکت بود، مدرنیزاسیونی نه از بالا و در سطح خودآگاه که از درون و در سطح ناخودآگاه. از طرف دیگر از آن ارتباط بی‌واسطه و ناگهانی با غرب هم خبری نبود. بنابراین اسکیزوفرنی فرهنگی هرچند منتفی نبود در مورد نسل پساانقلاب ایران مشکل محوری نبود. در عوض نوعی درخودفرورفتگی فرهنگی در لایه‌هایی از جامعه وجود داشت که گرچه ممکن بود به برخی توانایی‌های تکنولوژیک و موفقیت‌هایی در عرصه‌ی قدرت‌های سخت بینجامد در عرصه‌ی قدرت نرم و توانایی‌های ارتباطی و درک تاریخی و فرهنگی کم‌بینه بود. من این تجربه‌ی زیسته را که تفصیلش در "ناهمتاریخی: طرح‌واره‌ای در پدیدارشناسی روح بازمانده" می‌آید "اوتیسم فرهنگی" نامیده‌ام. چیزی که پیش و بیش از همه حاصل زیستن من در قشر فرهنگی خاصی است که مدارس مذهبی خاصی را در ایران اداره می‌کردند و می‌کنند (جالب است که شایگان که کنجکاوی مثال‌زدنی در مواجهه با امور جدید داشت یکبار درباره‌ی این تجربه‌ی زیسته با من گفتگو کرد و برداشت خود را از این ماجرا ذیل عنوانی کلی درباره‌ی روشنفکری دینی در پس از انقلاب ایران در زندگی‌نامه‌ی خودنوشتش به فرانسه نوشت. امیدوارم این زندگی‌نامه به همت خانواده شایگان منتشر شود).

دوست دانشور بزرگوار، جناب محمود اسماعیل‌نیا، دیروز لینک متن گفتاری از جناب سیدمحمد بهشتی را برایم فرستادند که در آن ایشان - که برای عشق‌شان به فرهنگ این سرزمین و تأملاتشان در این باره احترام بسیار قائلم - از تعبیر اوتیسم فرهنگی استفاده کرده‌اند. گفتارهای ایشان سال پیش ایراد شده است و در آن اوتیسم را "ناخوش‌احوالی فرهنگی"

ما دانسته‌اند و البته آن را بر اساس دغدغه‌های فکری خودشان بر اساس نوع ارتباط ایرانیان با محیط پیرامونشان توضیح داده‌اند. مسأله‌ها در فضا پخش است و ایده‌ی “توارد” علی‌القاعده بیانی از همین ماجرا باید بوده باشد. مهم نقش و کارکرد این مفاهیم در دستگاه فکری هر یک از کسانی است که آن‌ها را برمی‌سازند و به کار می‌برند. مهم منظومه‌ی فکری است که در آثارمان می‌پروریم، منظومه‌ای که اگر بتواند پرتوی بر مسائل مان بیفکند و کمک کند مشکلی روشن و حل شود مغتنم خواهد بود. این یادداشت را صرفاً از این جهت نوشتم که دوستانی که احیاناً هر دو مطلب را دیده‌اند از اینکه در مقاله‌ام نوشته بوده‌ام این تعبیر را من ساخته‌ام تعجب نکنند و گمان نکنند سخن ناموجهی گفته‌ام. تا پیش از این، تعبیر ایشان را نشنیده بودم و چنانکه اشاره کردم پیش از سال ۹۸ نیز از آن استفاده کرده‌ام و همانطور که به اجمال توضیح دادم معنایی هم که از آن مراد کرده‌ام اخص از معنایی است که در سخنرانی‌های مورد اشاره‌ی آقای مهندس بهشتی از آن مراد شده است. بقیه‌ی ماجرا همه از جنس پرسش است و به قول مارتین هیدگر پارسایی و پرهیزگاری تفکر. چه بهتر که یک پرسش را اگر احیاناً به جاست افراد و اشخاص بیشتری از زوایای مختلف مطرح کنند.

محمد منصور هاشمی

بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۹۹

منبع:

<http://mansurhashemi.com/2020/05/17>